

چه سرسبز بود دره من

## تماشاکنان بستان



شاپور عظیمی

با بچه‌های دانشکده که حرف می‌زدیم، گاهی به اینجا می‌رسیدیم که برخی مرغشان یک پا داشت و از تماشای فیلم روی پرده بزرگ داد سخن می‌دادند و معتقد بودند فیلم را فقط باید به این طریق تماشا کرد و لاغیر و اصلاً به جز این قبول نیست و به قول قدما قس علی‌هذا...

شاید یکی از دلایل پر مشتری بودن بخش‌های خارجی جشنواره فیلم در هر سال همین بود. دانشجویان سینما و دیگر رشته‌های هنری علاقه وافری به تماشای فیلم‌های روز بر روی پرده بزرگ داشتند اما بنده شخصاً چنین اعتقادی نداشتم. به خودم می‌گفتم در طول سال انواع و اقسام فیلم‌ها به دستمان می‌رسد و مشکلی هم در تماشای آنها نداریم. خلاصه این تصور برایم جلوه و طنینی اسنوب داشت.

راستی این را هم اضافه کنم که به جز سینمای معهود (عصر جدید) سینماهای دیگری هم فیلم‌های خارجی جشنواره را نمایش می‌دادند که بیشتر سینما استقلال بالاتر از میدان ولی عصر (عج) را می‌پسندیدم که یک زمانی تجهیزات صوتی پیشرفته‌ای را به گزینیه‌های نمایش فیلم‌ها افزود. یکی از آثار نامتعارف دیوید لینچ را در آن سالن و در یکی از دوره‌های جشنواره فیلم فجر دیدم؛ نامتعارف



نمایی از فیلم داستان استرین

از این بابت که ساختار فیلم بسیار ساده بود و این از لاینچ بعید بود! فیلم، داستان پیرمردی (ریچارد فارنزورث) را روایت می‌کند که سوار بر یک ماشین چمن‌زنی ۲ ایالت آمریکا را طی می‌کند تا با برادرش (هری دین استنتن) ملاقات کند. درونمایه سفر و ساده بودن ساختار فیلم باعث شد که برخی حتی به دنبال رد پای کیارستمی فقید بگردند. هنوز تصاویر غول‌آسای جاده‌ها و مناظر و ماشین چمن‌زنی را به خوبی به یاد دارم که وقتی از این طرف نما به آن طرف می‌رفت و صدایش حرکت می‌کرد حتی تا پشت سرمان شنیده می‌شد! دیوید لینچ و فیلمش محترمانه در یکی از دوره‌های جشنواره فیلم فجر به من ثابت کرد که «دوست عزیز! به این می‌گویند تماشای فیلم، خوب نگاه کن!»



## آیا پژمان جمشیدی توانایی تبدیل شدن به بازیگر جوان اول این دهه را دارد؟

# ما منتظر سوهیش هستیم

علیرضا محمودی

معمم، مجنون و معتاد. این بخش‌های از باورهای رایج در میان مصرف‌کنندگان فیلم ایرانی است که تا باز بگری در کارنامه‌اش در ۳ فیلم، ۳ نقش اول با این ۳ ویژگی را بازی نکرده باشد، بازیگر مهمی

اول بار که جمشیدی نظر بدنه سینما و انبوه مخاطبان را به عنوان بازیگر نقش اولی که «بار عاطفی دارم داستان را بر دوش خود از تیتراژ ابتدایی تا انتهای توانست بکشد» وقتی بود که او از نقش دوم سری فیلم‌های کمدی اطمینانی‌ساز به نقش اول ارتقا پیدا کرد. ابراهیم عامریان وقتی سفارش پوستر فیلم تگزاس ۱ و ۲ را می‌داد از تصویر که جمشیدی در کنار سام درخشانی در میان انبوه کله‌ها حرف می‌زد تا نمک فیلم را اندازه کند. او با اینکه در آن دوران نام تازه‌ای برای گیشه‌ها محسوب می‌شد، اما به شکل ناخودآگاهی از اصل کهنه‌ایی در سینمای ایران پای بند بود که به ترکیب بازیگران از تلویزیون آمده به سینما نباید دست زد. مردم در سینما دنبال طعم و لحن مطمئن هستند که قبلاً در دل شان جا شده. آنها آمده بودند تا با عنوان مقصد ایالتی از مجموعه ایالات ینگه دنیا تداوم بده و بستان‌های ملس یک مدیر برنامه‌های ناموفق و یک فوتبالیست نه چندان ستاره را تحویل بگیرند. حاصل فروش مطلوبی از کار درآمد چرا که سریال پژمان و خوب، بلد جلف یکی از محصولات مزرعه ایده کشاورز سرد و گرم کشیده فلاحت کمدی ایرانی پیمان قاسم‌خانی بود. از خورجین همیشه پر او بود که علاوه بر بره گردی و مریخ‌نوردی مردم کشور صاحب محصولی مانند گیلاس-آلبالو پیوندی شدند. میوه‌ای ترش و شیرین و مطلوب برای مصرف‌کننده دودوقه ایرانی که در مژه‌ها بیشتر دنبال ترکیب است تا تجزیه. شیرینی سام درخشانی و ترشی پژمان جمشیدی باعث شد که سینمای بعد از انقلاب بعد از راه نیفتادن زوج حمید جبلی و اکبر عبدی برای تولید انبوه کمدی با حضور لورل و هاردی وطنی صاحب زوج کمدی با اجرای آبداری از همه صحنه بز و بکوب و بگیر و ببند شود. چه در سریال پژمان و چه در خوب، بد و جلف‌ها، این زوج با صداقت و شرارت و جلافت کار را جمع کردند.

آزمون  
بازیگری پژمان  
جمشیدی  
هنوز به فینال  
نرسیده. با  
استعدادی که  
از جمشیدی  
تاکنون روکرده  
او در بازیگری  
بسیار موفق‌تر  
از فوتبال پیش  
خواهد رفت



محسوب نمی‌شود. عجیب نیست که برای مردمی که قصد دارند هنر نمایش را بسنجند و کسی را به اوج برسانند، نمایش تیپ‌هایی اجتماعی که برای مردم نماد پاکی و سقوط جسمی و آشفتگی ذهنی هستند، در اولویت باشد. با چنین پیش‌فرضی پژمان جمشیدی توانسته دوسوم راه مقبولیت مردمی را برای بازیگر بودن بپزد.

هم هست، با پیشنهاد هر کسی و از هر مسیری که بود باعث شد تا پژمان جمشیدی گوشت شود به تن سینمای ایران. وقتی دینامیت در قطب بی‌فیلمی اکران بعد کرونا صخره‌های یخ بسته اکران را ترکاند، از پشت یخ‌ها چهره ریش‌سوی مردی ظاهر شد که همه منتظر چرخشی تازه در کارنامه‌اش بودند. جمشیدی جلو مردم نیازمند عبور از سیاهی کویدی وارد شد. مثل علی پروین دهه ۶۰ که یکباره لخت می‌شد و بازی را با ۲ شوت و پاس عوض و سکوی‌های سرخ امجدیه را راضی و خشنود راهی زعفرانیه و جوادیه می‌کرد. جمشیدی با اجرای نقش مرد جوانی به نام هادی که دختران و پسران نیازمند به هدایت را مشمول عنایت خود می‌کرد، خود را اثبات کرد. فروش دینامیت اثبات همگانی این ایده بود که سینمای ایران بعد از رضا عطاران می‌تواند صاحب دومین کمدینی شود که لقب «جوان» شایسته اوست.

پژمان جمشیدی در میان انبوه فیلم و سریالی که در دهه ۹۰ بازی کرده با ۱۲ اجرای موفق از ۳ نقش شبه‌معمم و شبه‌مجنون حالا همه را منتظر بازی نقش معتاد گذاشته. در سینمای ایران بیشترین جوایز داخلی و خارجی بازیگری به کسانی داده شده که نقش معتاد را خوب از آب و گل در بیاورند. به همین دلیل آزمون بازیگری پژمان جمشیدی هنوز به فینال نرسیده. با استعدادی که از جمشیدی تاکنون روکرده، او در بازیگری بسیار موفق‌تر از فوتبال پیش خواهد رفت. چرا که برخلاف ۳ دهه قبل او علاوه بر همه امکانات موفقیت شانس هم دارد. شانس مثل سلامت است که وقتی اسمش می‌آید ذهن دنبال نام بدشانس‌ها می‌دود. جمشیدی نخستین بازیگری نیست که از فهرست بازیکنان پرسپولیس به سینما آمده. «مروارید سیاه» که تنها در یک فیلم گمگین بازی کرد و استعداد بزرگش در فوتبال و تجربه گرانبه‌اش در مربی‌گری و امکان ستاره شدنش در سینما با بدشانسی به پوچ تبدیل شد. او آدمی نبود که ۳ بر هیچ بیازد. تاریخ فوتبال ایران اثبات این ادعاست که بدشانسی از بی‌استعدادی هم بدتر است. در آنونس فیلم علف‌های هرز ابوالحسن تهامی برای او چنین می‌گوید: جنوبی، خونگرم؛ کسی که بازیگری‌اش را باور خواهد کرد.

دوست دارم این مطلب را با شناخته‌شده‌ترین «محراب» ورزش ایران تمام و فکر کنم پژمان جمشیدی از این پایان راضی است. مردی که همه چیز داشت به جز شانس، چه در فوتبال و چه در سینما. محراب‌شهرخی متولد ۱۳۲۲ در سربندر و تمام شده در تهران ۱۲ بهمن ۱۳۷۱. و تمام.



روزنامه چهل و دومین  
جشنواره بین‌المللی فیلم فجر

42nd  
FAJR INTERNATIONAL  
FILM FESTIVAL  
دوشنبه ۶ بهمن ۱۴۰۲ - شماره ۵۵